

دادم) شیخ شدم واز وسط پاسبانها از جلسه آمدم بیرون و بلافاصله با موتوری که توسط آقای محمود ایمانیان آماده بود از بیراه آمدم اصفهان، مأموران رژیم که با تغییر قیافه من فریب خورده بودند سیدی را به نام حسن سجادی دستگیر کردند ولی پس از بازجویی آزاد کردند، آنها سر انجام به خانه ما در نجف آباد حمله کردند و خواهر من را هم کتک زدند اما نتوانستند من را دستگیر کنند.

انعکاس خیر، در دعای توسل

حجة الإسلام آقای سید علی اکبر محتشمی :

ماه رمضان بود، همه طلبه ها رفته بودند، هیچ کس توی حوزه نبود. ما دیدیم دعای توسل دارد تعطیل می شود. دوستان به من گفتند يك جایی بروید منبر و من گفتم که اگر دعای توسل قم تعطیل بشود، خیلی بد است، اینجا پایگاهی است و نباید تعطیل بشود و از این حرفها!

خلاصه ما آمدم و دعای توسل را در ماه رمضان ادامه دادیم. هیچ کس نبود، منتهی جمعیتی که در ماه رمضان برای زیارت می آمدند، در جلسه دعا شرکت می کردند. يك طلبه زنجان هم بود به نام: آقای جوادی، که با من (در خواندن دعا) همکاری می کرد. جلسه دعا ادامه داشت تا رسیدیم به شب هجدهم - نوزدهم، که ناگهان خبر ترور منصور، همه جا پخش شد.

البته من، محمد بخارایی را می شناختم. ایشان، اهل محله ما (کوچه قنات، طرف جنوب شهر تهران) بود. بعضی از طلبه ها از من پرسیدند که این محمد بخارایی را می شناسی؟ گفتم: بله، بچه مسلمان است و انگیزه هم، انگیزه اسلامی است. بعد، من تماسی با تهران گرفتم. گفتند: این موضوع در ارتباط با کاپیتولاسیون است و حسنعلی منصور، مسبب این جریان بوده و این گروه، در يك جلسه ای تصمیم می گیرند که او را ترور کنند.

در شب نوزدهم که دعا را خواندند، من هم طبق معمول، روضه را خواندم و در ضمن، مسأله ترور منصور را مطرح کردم و گفتم که: آن حلقومی که علیه امام صحبت کرده و آن دستی که کاپیتولاسیون را به مجلس برده و فرمان تبعید امام را امضاء کرده بود؛ امروز به قعر جهنم رفته است و امثال او هم، راه او را می روند...!

جلسه که تمام شد، بیرون آمدیم. دیدیم ساواکیها در تمام مسجد بالاسر و جلوی درهای حرم ایستاده اند و مراقب اوضاع هستند. يك نفر بغل دستم ایستاده بود، گفت: روبرویت را نگاه کن! من نگاه کردم، دیدم دو نفر ساواکی ایستاده اند، که در دست یکی از آنها دستبدهایی بود.

خلاصه، آقای جرادی دعا را شروع کرد، وقتی به امام زمان - علیه السلام - رسید، من بلند شدم و می خواستم برنامه را اجرا کنم. به من گفتند: الآن تو را دستگیر می کنند. همینطور که مردم به احترام امام زمان ایستاده بودند و دعا را می خواندند، من روضه ای خواندم و [به امام خمینی] دعا کردم. بعد، نشستم روی زمین و از زیر پای جمعیت آمدم و از درب پشت - که به صحن کهنه بازمی شود - بیرون آمدم و رفتم توی صحن بزرگ ایستادم.

يك وقت دیدم آقای جرادی را دستبند زده اند و از حرم بیرون آوردند، جمعیت هم به دنبالش. دو، سه روز بعد هم از زندان پیام داد که تو کار مرا ساختی!



و به این ترتیب دعای توسلی که با تبعید حضرت امام در نیمه آبان چهل و سه آغاز شده بود در اوائل بهمن با ترور منصور پایان یافت؛ اما بنا به گفته حجة الإسلام سید هادی خامنه ای هنگامی که طلبه های قمی برای تابستان به مشهد آمدند؛ به پیشنهاد مرحوم ربانی شیرازی دعای توسل این بار در مشهد آغاز شد: در آن سال، مرحوم ربانی شیرازی به مشهد آمد. ایشان، هر سال به مشهد می آمد و در مسائل مبارزاتی مشهد هم، نسبتاً فعال بود. طلبه های

زیادی از قم به مشهد می آمدند و مسجد گوهر شاد هم، مرکزی شده بود برای گعده ها و نشستهای دوستانه.

و بسیاری از اوقات، این گعده ها به نشستهای سیاسی تبدیل می شد، محدودیتی هم وجود نداشت. دور تا دور مسجد، توی شبستان و داخل غرفه ها می نشستند. گعده ها، بعد از نماز مغرب شروع می شد و تا ساعت ده - یازده، ادامه می یافت.

بعضی از آقایان و عاظمی هم، آنجا منبرهایی داشتند. مثل شیخ محمد محدث، که از منبریهای به اصطلاح دولتی بود. یکی هم، آقای همایی بود، که بعد از نماز آقای قمی منبر می رفت. منبرهای دیگری هم بود. و طبعاً، جای مناسبی برای اجتماعات بود.

بعد، قرار شد دعای توسل - که مدتها پیش در قم درست شده بود - آنجا هم درست شود. تقریباً می توان گفت محرك این قضیه مرحوم ربّانی شیرازی بود. خوب، من هم با ایشان آشنا و در تماس بودم. ایشان گفتند: جلسه را با همان طلبه هایی که از قم آمده اند، تشکیل می دهیم، بعد هم مشهدیها، خود به خود جلسه را ادامه خواهند داد.

خلاصه، ما هم مشهدیها را خبر کردیم و اولین جلسه را در همین «دارالسیاده» گذاشتیم دارالسیاده هم، نسبتاً جای بزرگی است و سر راه هم هست. یعنی زواری که می خواستند وارد حرم بشوند، باید از همانجا رفت و آمد می کردند. جلسه دعا را آنجا تشکیل دادیم و از همان شب اول، شروع کردیم آرام آرام خواندن.

شب اول و دوم خیلی مختصر برگزار شد و حادثه ای هم، پیش نیامد. اما در شبهای بعد، خدّام مثل اینکه فهمیدند يك برنامه ای هست. آمدند يك مقداری مزاحمت کردند، برخوردی شد بین طلبه ها و خدّام، و آنها رفتند. شبهای بعد هم، به تدریج بر تعداد جمعیت افزوده می شد، تا آنجا که دیگر در دارالسیاده، برای زوّار

جان بود!

برنامه این بود که : ابتداء دعای توسل را می خواندند و در بین آن هم ، روضه خوانده می شد . يك طلبه کرمانی خوش صدایی بود که می آمد آنجا می ایستاد و با صدای بلند ، روضه می خواند . آقای مؤیدی هم ، يك چند جلسه ای آمد و به عنوان شروع جلسه ، دعای توسل را با آهنگ خاصی که باید داشته باشد ، شروع کرد ، برای اینکه معلوم بشود دعای توسل و روضه اش را چه جوری باید بخوانند ، بعدش هم ، يك دعاهایی باید خوانده می شد و در ضمن ، به امام هم ، دعا می کردند .

خوب ، ما هم از همان شب اول رفتیم و شرکت کردیم . در این چند شب ، یکی - دو نفر از طلبه هایی که در خواندن دعا شرکت می کردند ، دستگیر شدند . اما مسأله حادی پیش نیامد و جلسه دعا ، همچنان ادامه داشت .

يك شب ، دو - سه نفر از کسانی که مأمور خواندن دعا بودند ، با هم گرفتند شب بعدش - که من آمدم - دیدم آن کسی که قرار بوده دعا را بخواند ، نیامده است خلاصه دعای توسل خوانده شد ، روضه هایش هم خوانده شده و به جای حساس هم رسیده بود . و اتفاقاً ، مأمورین آن شب ، رسماً آمده بودند که بگیرند و ببرند .

اواسط دعای توسل بود که يك دفعه ، تمام چراغهای حرم و اطراف حرم خاموش شد . فوراً ، يك مقدار شمع آوردند که دعا به هم نخورد ، جلسه هم ادامه پیدا کرد . مقداری که گذشت ، دو مرتبه چراغها روشن شد .

در همین فاصله تاریکی ، ما دیدیم عده خاصی آمدند و در لابلای جمعیت نشستند ابتدا معلوم نبود که اینها کی هستند ، ولی بعد از روشن شدن چراغها ، دیدیم اینها قیافه های مخصوصی است . احساس کردیم ، که يك اتفاقی می خواهد بیفتد! آنها همینطور به این طرف و آن طرف نگاه می کردند ، می خواستند مرکزیت این تشکیلات را شناسایی کنند و دستگیرش نمایند .

من همان جلو ایستاده بودم ، قبای سفید و مشخصی هم داشتم . این طرف

وآن طرف را نگاه کردم، دیدم کسی نیست که دعا را بخواند، گفتیم اگر جمعیت متفرق بشود، خوب نیست خلاصه شروع به خواندن کردیم، خواندیم و خواندیم تا رسیدیم به دعا برای امام. آنجا هم حسابی دعا کردیم و بعد هم، والسلام علیکم و صلوات مردم، و جلسه ختم شد. تمام قرائن حاکی از این بود که خبری می شود.

يك وقت دیدم، یکی از ساواکیها (به نام: کارآموز) که پهلوی من ایستاده بود، آهسته دستش را جلو آورد و من دستم را گرفت. من چندین بار خواستم دستم را بکشم و فرار کنم، اما دیدم نمی شود! آقای شریفی هم کنار من ایستاده بود و فهمید که قضیه چیست. ایشان جلوی مرا سد کرده بود که نتوانند مرا ببرند. مردم هم داشتند متفرق می شدند، ولی طلبه ها چون فهمیده بودند خبری هست، همینطور ایستاده بودند.

تعداد مأمورین خیلی زیاد بود، من فکر می کنم حدود پنجاه نفر بودند. در شبهای قبل، خیلی از طلبه ها از چنگ ساواکیها گریخته بودند، خیلی ها را هم، مردم نگذاشته بودند ببرند. لذا، آن شب تعداد زیادتری مأمور آمده بودند. در این هنگام، آقای کارآموز ساواکی به آقای شریفی گفت: برو کنار! گفت: نمی روم! دو مرتبه گفت: برو کنار! گفت: نمی روم! خلاصه ایشان را عقب زدند و مرا به سمت جلو کشیدند.

آقای شریفی که دید کنارش زده اند، با صدای بلند فریاد زد: آقایان! همه رو به حرم بروید! می خواست مردم به داخل حرم کشیده شوند، که ما بتوانیم از توری جمعیت فرار کنیم. بعد، معلوم شد به خاطر همین قضیه، همانجا ایشان را گرفته اند و کتک مفصلی زده و به زندان آوردند.

من بدون اینکه اختیاری داشته باشم، به جلو رانده می شدم. دیدم ایستادن و مقاومت کردن دیگر هیچ فایده ای ندارد، ساواکیها، از پشت سر صدا می زدند: آقا! نایست، برو کنار! و خلاصه، ما را از پله های دارالسیاده آوردند بالا، واز آنجا وارد مسجد گوهرشاد شدیم. در این اثناء، برخورد کردیم به منبر آقای همایی. (این

آقای همایی، از روضه خوانهای لات و لایبالی واز دوستان نوقانی بود و ضمناً، تابلونویس هم بود. وی، در سال ۵۹، توسط گروه موسوم به: «گروه ۲۱ تیر» در یکی از خیابانهای مشهد ترور شد.

وقتی ما به آنجا رسیدیم، جمعیتی که پای منبر ایشان بودن، ازجا بلند شدند که ببینند چه خبر است. ناقلین نقل کردند که آقای همایی - برای آرام کردن جمعیت - گفته بود. چیزی نیست، بنشینید، يك دزد را گرفته اند! ما همینطور می آمدیم، در حالی که اصحاب گعده هم، وسط مسجد نشسته و مشغول گفتگو بودند. همینطور که می آمدیم، رسیدیم به جمعی از طلبه ها، که ایستاده بودند. آقای آریایی بود و آقای شاهروردی و آقای نور الدینی وعده ای دیگر. همه حاج و واج، ما را نگاه می کردند، منم خنده ام گرفته بود!

پشت سر من، آقای نور الدینی فریاد زده بود: آقایان! این آقای خامنه ای است، نگذارید ایشان را ببرند! خلاصه، همانجا يك كتك مفصلی به آقای نورالدینی می زنند، سرش هم کچل بود، عمامه اش می افتد و با همان وضع، ایشان را کشان کشان می آورند. و به همین ترتیب، آن شب، هفت نفر را دستگیر کردند و به شهربانی آوردند....

بعد، ما را از مسجد گوهرشاد عبور دادند، تا رسیدیم به آن فلکه قدیمی. در آنجا هم، باز جمعیت آمادگی خوبی داشتند. وقتی ما وارد خیابان شدیم، يك ماشین فوراً متعلق به شهربانی آنجا بود و می خواستند ما را سوار کنند. اینجا، تا مدتی مردم نمی گذاشتند در ماشین باز بشود! بعد، به زور ما هفت - هشت نفر را سوار کردند. و باز، موقعی که ماشین می خواست راه بیفتد، مردم اصلاً نمی گذاشتند حرکت کند. همینطور با مشت روی ماشین می کوبیدند که نگذارند ما مورین بروند. آنها خیلی زحمت کشیدند تا توانستند جمعیت را متفرق کنند و بالأخره، ماشین راه افتاد.

ماشین که راه افتاد واز داخل جمعیت خارج شد، فحشها شروع شد. تا آن

لحظة حرکت، رفتارشان آرام و محترمانه بود، می گفتند: فلان فلان شده ها، ما پدرتان را در می آوریم و...!

وقتی به شهربانی رسیدیم، ما را به صف کردند و آماده شدیم برای بازجویی. البته شب بود و وقت بازجویی نبود، ما را پیش رئیس شهربانی بردند. یادم نمی رود، پیرمرد پنجاه- شصت ساله ای، رئیس اطلاعات شهربانی بود. وقتی که از پله ها بالا آمد و چشمش به ما افتاد، با يك قیافه ای نگاه کرد و گفت: آه آه! واقعاً که شما ننگِ روحانیت شدید!

خلاصه مدتی ایستادیم و کم کم با دوستان آشنا شدیم. از جمله کسانی که آورده بودند، آقای شریفی بود و آقای نورالدینی. بعد، رئیس شهربانی - سرهنگ افشاری که گویا اهل آذربایجان بود - آمد و پرسید: خامنه ای کیست؟ گفتند: فلانی سر دسته گروه است و مرا نشان دادند!

من در آن زمان، هفده سال داشتم. رفتم پیش رئیس شهربانی، خیلی هم گرم گرفت و احترام کرد. مقداری صحبت کردیم و در همان اثناء، مأمورین می آمدند و گزارش می دادند که الآن، چند نفر دیگر را دستگیر کرده اند و اینها، شعار می داده اند که: مرگ بر دشمن خمینی! گفت: عجب! مرگ بر دشمن خمینی؟! خمینی که دشمن ندارد، چرابی خود فریاد می زنند؟! *مطالعات فرهنگی*

رئیس شهربانی، آن شب خیلی محترمانه با من رفتار کرد و گفت: مسأله ای نیست، حالا شما امشب اینجا بخوایید، ببینیم چه می شود. و سفارش کرد که آقایان را در همین اتاقی که فرش دارد، بخوایید! اما وقتی او رفت، ما را بردند زیر پله ها خواباندند که فرش هم نداشت. روبرویش هم، اتاق كَشِيك بود، که تا صبح صدای موسیقی می آمد، از آن موسیقی های مستهجن و ناجور، که از ناراحتی خوابمان نبرد!

صبح زود بلند شدیم، وضویی و نمازی و راه افتادیم برای ساواک. اولین کسی را که در ساواک به دیدارش نائل شدیم، آقای دبیری بود. دبیری، جزو قدیمی ترین

عناصر ساواک خراسان بود. در ظاهر، معاون بود ولی عملاً می شود گفت که رئیس بود، خیلی دقیق و پیچیده و خبیث بود. یکی یکی، ما را توی آفتاب نگه داشتند، يك مقداری فحش دادند و توهین کردند. آن کار آموز ساواکی هم، افراد را معرفی می کرد تا رسیدند به آقای شریفی. گفت: آره، خامنه ای را که می خواستیم بگیریم، این نمی گذاشت.

من هنوز ریشی نداشتم، يك مختصر ریشی داشتم. در اینجا، دبیری - به عنوان تهدید - گفت: ریش این را بتراشید و بفرستید سربازی! من خنده ام گرفت، گفتم: آقا! ما ریش نداریم که بخواهید بتراشید!

به هر حال، بازجوییهای مقدماتی صورت گرفت و يك مختصر کتکی هم به ما زدند و آن روز اول، ما را به زندان ارتش فرستادند. البته زندان لشکر، جای زندانیان نظامی بود، ولی زندانیان سیاسی را هم به آنجا می بردند، چون جا نداشتند. آنجا که رفتیم، دیدیم قبل از ما، عده دیگری هم آنجا هستند. سه - چهار روز بعد، دوباره ما را برای بازجویی بردند. در بازجوییهای بعدی هم، این آقای غضنفری - بازجوی معروف ساواک مشهد - از ما بازجویی کرد. و در آن روز، کتک خیلی مفصلی هم به من زدند و مدتی توی آفتاب نگه داشتند و دوباره، به زندان فرستادند.

یاد: گویا لباسهای شما را هم قیچی کرده بودند؟

آقای خامنه ای: بله، همه لباسهای ما را گرفتند و شنیدیم که آنها را قیچی کرده اند. وقتی لباسها را به ما تحویل دادند، دیدیم عباها سالم است، ولی قباهايمان را قیچی کرده بودند. یعنی قباها، به صورت دامن در آمده بود!

به هر حال، بعدش به زندان شهربانی رفتیم. همه ما به سه ماه زندان محکوم شدیم، اما چون بنده به سن قانونی نرسیده بودم، مدت محکومیتم نصفه شد. داستان اینجاست که بعد از دستگیری ما، دعای توسل در ابعاد خیلی وسیعی ادامه پیدا کرد. حتی آقای ربانی شیرازی - که خدای رحمتش کند - به رفقا گفته بود: آن

شب، من از گرفتن فلانی انقدر خوشحال شدم که حد ندارد! اعتقاد ایشان این بود که مثلاً دستگیری من، در اوج گرفتن دعا خیلی تأثیر داشت.

بطوری که از فردا شبش، جمعیت زیادی می آمدند و پاسبانها، جلوی مردم را می گرفتند و اینها، کم کم دعا را کشانده بودند به ایوان بیرون، که جلوی مسجد گوهر شاد بود. آنجا می ایستادند و می خواندند. حتی زیر پای مردم آب رها کرده بودند، درعین حال می ایستادند و می آمدند توی مسجد گوهر شاد و دعا می خواندند.

دوستان می گفتند: کار بجائی رسیده بود که دیگر، بازاریها و مردم عادی شهر مشهد، عملاً به این جلسه کشیده شده بودند. قضیه در شهر مشهد شیوع پیدا کرد و همه فهمیده بودند که خاموشی آن شب، به همین دلیل بوده است. با اتمام فصل تابستان و رفتن طلبه های قم، آن جلسه تقریباً تعطیل شده بود. وقتی ما از زندان آزاد شدیم، دیدم دیگر آن جلسه نیست. بلی، این بود جریان دعای توسل در مشهد.

زیر نویسها:

(۱) سندی در مورد سخترانی شریعتمدار موجود است که در پیوست می خوانید.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

حضرت آیه الله آقای حاج میرزا ابدالله مجتهد طهرانی

دامت برکاته

انتظار ملت مسلمان را در باره حضرت آیه الله عظمی

آقای خمینی مدظله بemat ترکیه اعلام میدارد

بسم الله الحمد لله

حضرت رئیس جمهور

آنکارا

با اهداء تحیات اکنون که شخصیت عالیقدر اسلام حضرت آیه الله

خمینی مدظله در آن کشور متوقفند عموم مسلمین خاصه علماء اعلام

انتظار دارند با تجلیل و احترام و اخبار از سلامتی معظم له موجبات

خشنودی ملت مسلمان و مقام روحانیت را فراهم فرمایند .

طهرانی

یکشنبه ۲۴ رجب ۸۴

۸ آذر ۴۳

طی قفس شماره $\frac{687569}{43/9/10}$ بوسیله سفارت کبرای ترکیه ارسال گردید

بسمه تعالی

نامه آقایان علماء و روحانیون تهران بعنوان سفیر کبیر تر کیه
راجع به تبعید مرجع شیعیان جهان حضرت آیت الله
العظمی آقای خمینی مدظله علی رؤس المسلمین

جناب اجل آقای سفیر کبیر تر کیه دام مجده

اهداء تحیات بطوریکه پاره‌ای از مقامات رسمی اطلاع داده‌اند حضرت آیه الله
العظمی آقای خمینی که از مراجع تقلید و از شخصیت‌های برجسته عالم اسلام
میباشند بکشور تر کیه تبعید گردیده‌اند چون معظم له مورد توجه عموم مسلمین
مخصوصاً جامعه روحانیت بوده و خواسته ایشان در حقیقت خواسته عموم دینداران
و علاقمندان بحفظ استقلال کشور و حقوق مسلمین میباشد لذا از آنجناب انتظار
داریم اولاد دولت متبوع خود را بموقعیت و شخصیت ممتاز ایشان توجه و تأکید
فرمایند که موجبات استراحت خاطر خطیر ایشان را فراهم ثانیاً از سلامتی معظم له
اینجانان را مستحضر تا باطلاع عموم برسد

سید صدرالدین الجزیری - الاحقر سید علی اصغر خوئی - باقر طباطبائی قمی
محمد حسین الطباطبائی العلوی - علی فلسفی ننگابی - کمال مرتضوی
الاحقر محمد تقی الحجفی البروجردی - الاحقر سید شمس الدین ابهری
احمد الحسینی الشهرستانی - الاحقر حاج - مدهادی خسرو شاهی - الحاج سید
آقا الموسوی الخلیجالی - الاحقر علینقی الموسوی التهرانی - ابوالقاسم
فلسفی تسکابنی - نجفی الموسوی الشهرستانی - الاحقر غلامحسین الجعفری
محمد حسین الحسینی التهرانی - حسن سعید - الاحقر مصطفی مسجد جامعی
ابوالفضل نجم آبادی - جعفر خندق آبادی

متن تلگراف آقایان علماء اعلام و حجج اسلام
مشهد بمحضر حضرات آیات... آقای شریعتمداری
و آقای مرعشی و آقای گلپایگانی و آقای
خوانساری دامت برکاتهم

خبر تأثر آمیز تبعید حضرت آیت... خمینی مد ظله فوق العاده
موجب نگرانی گردید مقاصد عالیة دینیة معظم له مورد تأیید عموم
علماء اعلام است خواهشمندیم از اقدامات خود مستحضرمان فرمائید

الاحقر محمد رضا الموسوی البروجردی - علم الهدی - محمد
حسین الخراسانی - اعتماد الاسلام بختیاری - حسین الموسوی
الشاهرودی - علی نمازی شاهرودی - الاحقر محمد حسین
مصباح موسوی - جایل الدین حسینی - سید حسن نجف آبادی
محمد الحسینی العلوی - احمد الحسینی المدرس - محمد
مهدی النوقانی - محمد کاظم الدامغانی - مجتبی القزوینی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

(الذین اخرجوا من ديارهم بغير حق الا ان يقولوا ربنا الله)

ملت مسلمان ایران و جهان میدانند که در این روزها بعالم روحانیت چه ها گذشت . میدانند که عالم روحانیت چه لطمه بزرگی را مشاهده نمود . میدانند که حوزه علمیه قم با چه مصائبی مواجه شده . میدانند که مطبوعات علیه روحانیت چه ها نوشته . میدانند که بار دیگر مجاهد عظیم الشان برادر عزیزمان (حضرت آیت الله خمینی دامت برکاته) را با کمال وقاحت در تاریکی دستگیر . و بنا بر نوشته جرائد و تبلیغات به خارج از ایران برده شده . و پشت سرش دستگاه دروغ پردازان و جرائد چه هتاکیهان نموده و چه تهمت های ناروا زده اند . میدانند که پس از گرفتاری معظم له آقا زاده محترمشان را که با قلبی غمناک و دلی شکسته بمنزل حقیر آمده بود * ما مومنین در روز روشن از بام خانه ریخته ویی شرمانه ایشانرا نیز بردند . و مقام و اصرار من با خشونت ما مومنین مواجه گردید . در صورتیکه این رفتار جائزانه برخلاف موازین شرع مقدس اسلام و قانون خودشان میباشد . زیرا که منازل مراجع تا کنون مصونیت داشته . و نظرشان در اساس قوانین معتبر است .

(هیئت حاکمه بداند) که جرم بسیار بزرگی مرتکب شده . و تاریخ جهان این جنایت را هرگز فراموش نخواهد کرد . (آیا) شرم آور نیست که یکی از مراجع شیعه را به جرم اعتراض به تصویب بعضی از لوایح غیر شرعی و غیر قانونی از مملکت خود خارج کنند . (آیا) ننگ نیست که اجانب مصون باشند و آیت الله خمینی را به بیگانگان بسپارند . من از تبعید معظم له بسیار ناراحتم . من دیگر دقیقه شماری میکنم تا کی از این زندگی ننگین توأم با اسارت مستخلص شوم .

(روحانیت) در جمع ادوار حافظ نوامیس اسلامی و استقلال مملکت و تمامیت ارضی کشور بوده و قرون متعادی سینه خود را در مقابل حوادث و حملات دشمنان دین و مملکت سپر بلا نموده . و تاریخ درخشان در هر عصری خدمات روحانیت وسیعی و کوشش مبلغین اسلام را ضبط کرده است .

(آیا) حضرت آیت الله خمینی دامت برکاته و سایر مراجع عظام جز اصلاح جامعه و حفظ اصول اسلامی و استقلال و تمامیت ارضی مملکت هدفی داشتند که این نحوه با کمال وحشیگری معظم له را از وطن خود تبعید کرده . و مطالبی بی اساس را منتشر ساخته . و بلا فاصله مساجد و منازل مراجع و مدارس طلاب علوم دینی را محاصره کنند .

مراجع وقت در مواقع احساس خطر ملت مسلمان ایران را متوجه ساخته و هرگز از امر بمعروف و نهی از منکرات سکوت نخواهند کرد .

ما بدینوسیله مراتب انزجار و تنفر خود را و جامعه روحانیت و عموم مسلمانان را ابراز نموده و بیماری حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف عظمت اسلام و مسلمین و استقلال معظم له را از خداوند متعال خواستاریم .

(والسلام علیکم و علی جمیع خوانتا المسلمین)

شهاب الدین الحسینی المرعشی النجفی